

دانشگاه‌های عربی، نمونه‌ای از وابستگی فرهنگی

معرفی مقاله

نوشته: یحیی حدّاد

ترجمه: دکتر بهرام محسن‌پور

مقاله حاضر نوشته یحیی حدّاد استاد جامعه‌شناسی و امور اجتماعی دانشگاه کویت است که توسط برادر دکتر بهرام محسن‌پور مدیر کلّ محترم دفتر پژوهش نظام‌های آموزشی جهانی و عضو هیئت تحریریه فصلنامه ترجمه و در اختیار فصلنامه قرار گرفته است. این مقاله ضمن اشاره‌ای کوتاه به تاریخ برقراری ارتباط کشورهای عربی با دنیای غرب، برخی از ریشه‌های وابستگی فرهنگی آنها را مورد بررسی قرار داده است.

مقاله دارای سه بخش است: بخش اول آن شامل مسّله‌های تاریخی بر ریشه‌های وابستگی در کشورهای عربی است. بخش دوم جنبه‌های مختلف وابستگی فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهد، و بخش سوم نیز پیشنهادهایی برای رها ساختن دانشگاه‌های این کشورها از قید وابستگی ارائه می‌نماید.

البته مقاله نارساییها و کاستی‌هایی هم دارد، که قسمتی از نارساییها از موضع فکری نویسنده ناشی می‌شود. مثلاً نویسنده بجای بازگشت به اسلام، بازگشت به سنت‌های گذشته را مطرح می‌کند. هرچند که از عصر شکوفایی اسلام در گذشته به عنوان عصر طلایی یاد می‌کند. از طرف دیگر دانشمندان ایرانی و اسلامی مانند ابن‌سینا و خوارزمی را عرب می‌داند. در چند جای مقاله نیز بر تولید و خلق دانش اصیل تأکید می‌کند که معلوم نیست دانش اصیل چیست؟ و چرا دانشی که به وسیله غربیها ایجاد شده است برای کشورهای عرب غیراصیل است؟ و دلایل آن کدام است؟ و این کشورها چگونه می‌توانند دانش

اصیل را خلق و ایجاد نمایند.

مواردی از این قبیل کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ لکن توجه به وابستگی فرهنگی دانشگاه‌های عربی و نقش این وابستگی در حیات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این جوامع که چشم‌انداز اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد، امری است اساسی که شناخت آن برای این جوامع و دیگر کشورهای جهان سوّم ضروری است.

با تشکر از مترجم محترم مقاله و آرزوی توفیق الهی برای ایشان.

«فصلنامه»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دربارهٔ وابسته بودن اقتصاد کشورهای جهان سوم به اقتصاد غرب، مطالب زیادی گفته شده است. اما وابستگی فرهنگی که منبعث از وابستگی اقتصادی است، به عنوان بُعد دیگری از وابستگی، در سالهای اخیر توجه و علاقهٔ بسیاری را به خود جلب کرده است. تعلیم و تربیت نیز که جزئی از اجزای ضروری هر فرهنگی بشمار می‌رود، اگر وابسته شود، نه تنها فرهنگ بومی را تهدید می‌کند، بلکه مانع تفکر خلاق می‌شود و رشد و توسعه را نیز آسیب‌پذیر می‌سازد. از آنجا که تعلیم و تربیت در جهان سوم برای توسعهٔ هدفی اصلی بشمار می‌رود و از آنجا که در این کشورها تعلیم و تربیت به غرب وابسته می‌باشد، آدمی از خود چنین می‌پرسد که آیا تعلیم و تربیت در جهان سوم برای توسعه است و یا برای توسعه نیافتگی؟

کشورهای عرب که جزء ممالک جهان سوم بشمار می‌روند، بودجه‌های هنگفتی به امر تعلیم و تربیت و به امر توسعه اختصاص داده‌اند. آموزش و پرورش عمومی بطور اعم و آموزش عالی به طور اخص در این کشورها بطور شگفت‌آوری رشد و گسترش یافته است اما این قسم رشد و گسترش کمی به توسعهٔ مطلوب و مورد نظر این جوامع منتج نشده است و به همین دلیل صاحب‌نظران در امر تعلیم و تربیت و پژوهشگران و دست‌اندرکاران اصلاحات اجتماعی، خواهان اصلاح نظام آموزشی، برنامه‌های درسی و شیوهٔ گزینش دانشجو در این کشور شده‌اند.

استدلال نگارندهٔ این نوشتار آن است که ریشه مشکلات در این کشورها در وابستگی تقریباً کامل نظام، محتوا، مدیریت، و تکنولوژی آموزش عالی آنها به غرب نهفته است و به عقیدهٔ نگارنده میان اقتصاد و وابستگی فرهنگی رابطهٔ بسیار نیرومندی وجود دارد.

مقاله حاضر شامل سه بخش است. بخش اول آن شامل مقدمه‌ای تاریخی بر ریشه‌های وابستگی در کشورهای عربی است. بخش دوم جنبه‌های مختلف وابستگی فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهد و بخش سوم نیز پیشنهادهائی برای رها ساختن دانشگاه‌های این کشورها از قید وابستگی ارائه می‌نماید.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تاریخ وابستگی

اشغال مصر در سال ۱۷۹۸ توسط فرانسه را باید نشان آغاز تماس کشورهای عربی با دنیای نوین غرب بشمار آورد. گرچه اشغال این کشور توسط فرانسویان طولی نکشید و تأثیر آنی این اشغال بر روی مصر بسیار اندک بود، لیکن تصرف جهان عرب توسط غرب تا اوایل قرن بیستم همچنان ادامه داشت و کشورهای عربی یکی پس از دیگری به تصرف غرب درآمدند. بطوریکه الجزایر در سال ۱۸۳۰ و تونس در سال ۱۸۸۱ توسط فرانسه اشغال شدند و مصر نیز در سال ۱۸۸۲ به تصرف بریتانیا درآمد. در اوایل قرن بیستم یعنی در سال ۱۹۱۱ لیبی بوسیله ایتالیا اشغال شد. در سال ۱۹۱۲ فرانسه مراکش را مورد تهاجم قرار داد و سپس در ۱۹۱۶ سوریه و لبنان را اشغال نمود و در همان سال هم عراق، اردن و فلسطین نیز به اشغال بریتانیا درآمدند و بدین سان جهان عرب زیر سلطهٔ غرب قرار گرفت.

در دوران استعمار، امپریالیسم به معنی تحمیل تولید تخصصی^۱ بر کشورهای عربی بود. بدین معنی که در این کشورها مواد خام برای صنایع در حال رشد غرب تولید می‌کردند و در عین حال در

بازارهای خود را بر روی محصولات غرب گشوده بودند.

بنابراین، گرچه ارتباط کشورهای عربی با غرب ارتباطی اقتصادی بود اما بسزوی نفوذ فرهنگی جریان پیدا کرد. مدارس خارجی برای بیگانگان مقیم این کشورها و بعضاً برای ساکنان اصلی این دول تأسیس شد. کتابها، موسیقی، رقص غربی در این کشور متداول و سپس محصولات غربی، مانند خوراک، پوشاک، اسباب بازیها و سایر تجهیزات زندگی به بازارهای این ممالک سرازیر شد. در نتیجه عادات و ارزشهای جدید در میان برخی از گروههای مردم این کشورها بویژه آنهاثیکه برای غریبان کار می کردند و یا منافعشان با منافع غریبها گره خورده بود، ظاهر گشت. آموزش و پرورش که در دوران استعمار بکلی فراموش شده بود، پس از اینکه این ممالک به استقلال رسیدند، به عنوان راهی برای توسعه شناخته شد. بررسی دقیقی از وضع آموزش و پرورش در دوران استعمار حاکی از عدم دستیابی مردم بومی به امکانات آموزشی در این کشورها است.

الجزایر نمونه بارز نابرابری توزیع امکانات آموزشی در دوران استعمار است. بطوریکه تا سال ۱۹۴۴، ۹۰٪ از دانش آموزان اروپائی ساکن الجزایر تحت تعلیم قرار داشتند در حالیکه جمعیت اروپائی های ساکن الجزایر تنها ۱۰ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می داد. به همین دلیل پس از اینکه این کشورها استقلال خود را باز یافتند، تعمیم آموزش و پرورش یکی از اهداف اولیه توسعه در این کشورها تلقی گردید.

وابستگی دانشگاههای عربی

آموزش عالی همانند سایر سطوح آموزش از لحاظ شمار دانشجویان در کشورهای عربی از رشد چشمگیری برخوردار بوده است. بطوریکه تعداد دانشجویان در این ممالک از ۷۲۰۰۰ در سال ۱۹۵۰ به ۲۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۶۴ و به ۹۶۸،۸۲۱ نفر در ۱۹۸۱ رسیده است. همچنین شمار مؤسسات آموزش عالی از ۹ باب در دهه ۱۹۵۰ به ۵۵ باب در دهه ۱۹۸۰ افزایش یافته است. اما سؤال اینجاست که آیا دانشگاههای عربی به توسعه مورد نظر رسیده اند و آیا استقلال سیاسی با استقلال فرهنگی همراه بوده است؟ در پاسخ باید گفت که دانشگاههای عربی احتمالاً بیش از هر مؤسسه دیگری به عمیق شدن وابستگی فرهنگی کمک کرده اند. زیرا نظام این دانشگاهها با انگلیسی است و یا فرانسوی و دانش و معارفی را هم که اشاعه می دهند، محصول غرب است. وانگهی اکثریت دانشگاهیان کشورهای عربی تربیت شدگان غرب هستند. و تکنولوژی در این کشورها نیز که از دیگر عناصر حساس تعلیم و تربیت می باشد، وارداتی است.

می دانیم دانش و معارف، عنصر اساسی در نظام آموزشی هر کشوری به شمار می رود و انتقال و اشاعه دانش یکی از کارکردهای اساسی دانشگاهها است. لیکن متأسفانه بیشتر معارف و دانشهائی که توسط دانشگاههای عربی نشر و گسترش می یابد، محصول غرب است و از کانالهای غربی بخش می شود و در این میان دانشگاههای عربی مصرف کنندگان دانش و معارف غرب بویژه در زمینه علوم و تکنولوژی هستند. بعلاوه تحقیقات در غرب انجام می شود و وسیله های انتقال دانش و نیز نتایج تحقیقات، از جمله مجلات و شرکت های انتشاراتی همچنان در کنترل غرب باقی می ماند.

اهمیت دانش و معارف تنها در انتقال آن نهفته نشده است بلکه، این فرایند خلق و تولید دانش

است که منجر به رشد فکری می‌شود. دانشگاه‌های عربی که کوشش خود را صرف نشر معلومات و دانش‌های وارداتی می‌کنند، نسلها را از رشد فکری که با خلق و تولید دانش پیوند دارد، محروم می‌کنند و تا زمانی که این دانشگاه‌ها، توسعه و رشد را در گسترش کمی ببینند، شکاف بین مرکز و حاشیه همچنان وسیع‌تر خواهد شد.

غرب در حال انباشتن دانش و اصلاح کاربرد آن با چنان سرعتی است که همگام شدن با آن بسیار دشوار است. در حالیکه دانشگاه‌های عربی سرگرم افزایش دانشجویان و مؤسسات هستند و برای حل مشکلات داخلی خود متوسل به خارج می‌شوند و این امر موجب عمیق شدن وابستگی فرهنگی و مانع توسعه می‌گردد. نکته دیگر اینکه انتقال دانش نیاز به یک زبان دارد. متأسفانه کشورهای عربی مانند سایر کشورهای جهان سوم برای انتقال دانش یا از انگلیسی استفاده می‌کنند و یا از فرانسه. دانشجویانیکه در رشته‌های علمی تحصیل می‌کنند، در بسیاری از کشورهای عربی از زبان انگلیسی استفاده می‌کنند. در سایر کشورهای عربی دانشجویان زبان فرانسه را بکار می‌برند. استفاده از یک زبان خارجی به عوض زبان بومی به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط فکری، محدودیتهای بسیاری دارد. زیرا زبان هر فرهنگی قواعد و فن بیان ویژه خود را که بر اساس منطق آن فرهنگ تکامل یافته است، بکار می‌گیرد و هر فرهنگی هم منطق مختص به خود دارد. بنابراین دانشجویان عرب که برای گذراندن دروس تخصصی خود از منطقی بیگانه استفاده می‌کنند، و شیوه تفکر دیگری را بکار می‌گیرند، با مشکل یادگیری مواجه می‌شوند و این مشکل موجب آشفته‌گی رشد عقلی و مانع رشد منطق مختص به آنها می‌شود.

زبان انگلیسی در کشورهای عربی به قیمت عقب‌نشینی زبان عربی در این ممالک توسعه یافته است. استفاده از آن در سطح دانشگاه به عنوان زبان ارتباطی علوم و تکنولوژی شأن والا می‌باشد به آن بخشیده است. برگزاری سمپوزیومها، تألیف کتابهای درسی و مقالات، حضور نمایندگان شرکت‌های انتشاراتی و اجرای پروژه‌های تحقیقاتی همگی جنبه‌هایی از نفوذ غرب در کشورهای عربی است که استفاده از زبان انگلیسی را در این کشورها افزایش می‌دهند و این گسترش و توسعه زبان انگلیسی در این ممالک به قیمت محدودیت زبان عربی تمام می‌شود.

با این حال نیروی انسانی نیز عامل دیگری است که در ایجاد وابستگی همیشگی مؤثر است. بسیاری از کشورهای عربی (اگرچه مصر یک استثناء می‌باشد) در زمینه آموزش عالی متکی به غرب هستند هرچند که ممکن است این امر به لحاظ اینکه فارغ‌التحصیلان عرب را در جریان آخرین تحولات مربوط به رشته آنها قرار دهد، نوعی امتیاز به حساب آید، اما معایب آن زیادتر است. یکی از این معایب آن است که برخی از فارغ‌التحصیلان ترجیح می‌دهند در غرب که امکانات زندگی و فرصتهای بهتری عرضه می‌کند، اقامت کنند و از بازگشت به وطن خود امتناع ورزند. این امر موجب اتلاف وقت و منابع مالی زیاد این کشورها می‌شود. طبق آمارهای سال ۱۹۷۶ از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مصر ۱۰۵۸ نفر در غرب اقامت گزیده‌اند که از میان آنها ۵۵۸ نفر در آمریکا باقی مانده‌اند.

یکی دیگر از این معایب این است که معمولاً دانشجویان، تحقیقاتی را انتخاب می‌کنند که نفعی به حال کشورشان ندارد. آنان داده‌ها و مواد خام را از کشورهای خود جمع‌آوری می‌کنند و این داده‌ها

را در غرب تجزیه و تحلیل می‌نمایند و روشها و نظریه‌های غربی را بکار می‌برند. تحقیقات آنها اگر ارزشمند باشد به زبان خارجی و در غرب منتشر می‌شود و در نتیجه به رشد فکری غربیان کمک می‌کند. وانگهی اثر عمده تربیت دانشجویان دانشگاهیان در غرب این است که آنها دانشهای غربی را بدون توجه به مناسب بودن آنها به کشورشان انتقال می‌دهند. نمونه بسیار خوبی در این میان چیزی است که در زمینه جامعه‌شناسی رخ می‌دهد. نظریه‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی که گاهی اوقات بدون تغییر و بدون توجه به تفاوت‌های عمده بین جامعه عربی و جوامعی که این نظریه‌ها در آنجا نضج گرفته و برای آن جوامع به وجود آمده است، در کشورهای عربی تدریس و بکار برده می‌شود. بدون شک دانشگاهیانی که اتمام تحصیلاتشان به معنی توسعه پیدا کردن کشورشان می‌باشد، نهایتاً در شمار غربی‌ترین گروهی قرار می‌گیرند که وابستگی فرهنگی را همیشگی می‌کنند و به تربیت نسلهائی که از لحاظ فرهنگی وابسته هستند کمک می‌نمایند. در پرتو بحثهای فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که استقلال سیاسی کشورهای عربی با استقلال این کشورها همراه نبوده است و در واقع اینست که کشورهای عربی در موفقیت بدی قرار دارند. زیرا این مغزهای آنهاست که تحت کنترل است نه سرزمینهای آنها. بی‌شک دانشگاههای عربی مراکزی هستند که چنین کنترلی از آنجا نشأت می‌گیرد.

بومی‌سازی استقلال فرهنگی

دانشگاههای عرب برای آنکه خود را از دور باطل وابستگی فرهنگی رها سازند، باید در اولین گام، تجربیات سایر کشورهای جهان سوم را که در رسیدن به استقلال فرهنگی موفق شده‌اند، مورد بررسی قرار دهند. در این میان میتوان چین را به عنوان نمونه‌ای عالی از استقلال فرهنگی بشمار آورد. اگر دانشگاههای عربی در زمینه نظام، کارکنان و برنامه‌های تحصیلیشان به جهت‌گیری بومی^۲ رومی آوردند، در آن صورت در پی ریزی پایه‌ای که بتوان دانش اصیل^۳ را بر آن بنا کرد، موفق خواهند شد. برای رسیدن به چنین مقصودی باید سه خط مشی در سطح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ گردد. در سطح محلی، هر یک از دانشگاههای عربی باید نظام، برنامه‌های درسی، سیاستهای گزینش دانشجو و تربیت اعضای هیئت علمی را مورد تجدید نظر قرار دهند و بسخاطر سپرده شود که در تمام زمینه‌ها به سوی جهت‌گیری بومی روی آورند. البته در بعضی از کشورهای عربی اصلاحاتی در زمینه نظام دانشگاهی صورت گرفته است. مثلاً دانشگاههای اردن و کویت که برای اولین بار در سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۶ بر اساس نظام سال تحصیلی تاسیس شده بودند، بعدها به عنوان گامی در جهت اصلاحات آموزش عالی، سیستم خود را به نظام واحدی تغییر دادند. معذالک این تغییر تاکنون مورد ارزشیابی قرار نگرفته است و ظاهراً چنین تغییراتی، تحول مطلوب را به بار نیاورده است زیرا هنوز برای اصلاح نظام آموزشی پافشاری می‌شود.

اصلاح نظام نباید به تغییر در محتوا خلاصه شود. بلکه معنایش تغییر در اصل است. دانشگاههای عربی باید عملاً رشته‌های تحصیلی که بوسیله بخش‌های^۴ مختلف ارائه می‌گردد را، مورد تجدید نظر قرار دهند. دانشگاههای عربی علیرغم نیازهای در حال تغییر جامعه، دارای بخشهائی سنتی هستند، که سالهاست همچنان بی‌تغییر مانده‌اند.

آیا این دانشگاهها نیاز به بخشهای جدیدی ندارند؟ به این سؤال باید پاسخ داده شود و اقدام

لازم صورت گیرد. پاسخ گویی به این سؤال مستلزم انجام تحقیق، ارزشیابی و تعیین نیازها و اولویت‌ها است.

در عین حال، اصلاح بدون مشکل نخواهد بود. دانشگاهیانی که کارشان از اصلاحات تاثیر می‌پذیرد، مقاومت نشان خواهند داد و بروز چنین مقاومتی را باید انتظار کشید بنابراین اصلاح نظام، به رهبری نیرومند و به برنامه‌ریزی دقیق متکی بر حقایقی که در نتیجه تحقیقات مناسب بدست آمده باشد، نیازمند می‌باشند.

مسئله مهم دیگر، استقلال دانشگاه است. دانشگاه‌های عربی مؤسساتی دولتی و دانشگاهیان مستخدمان دولت هستند که استخدام مادام‌العمر آنها تضمین شده است. اما اگر قرار است توسعه و پیشرفتی حاصل شود، آیا چنین شیوه‌ای موجب رقابت و خلاقیت می‌شود؟ آیا دانشگاه‌های عربی همچنان برای دارندگان مدرک دکترای غرب بعلت برتری آنها بر دارندگان مدرک دکترای شرق با احترام بیشتری قائل هستند؟ اگر قرار است اصلاحی در زمینه نظام صورت پذیرد، سوالات فوق در عین حال که کلی هستند دقیقاً باید مورد بررسی قرار گیرند.

سیاست‌های گزینش دانشجویان نیز نیاز به تجدید نظر دارد. طبق سیاستهای کنونی، دانشجویان بر حسب تخصصی که در دو سال آخر دبیرستان کسب می‌کنند، به دانشگاه راه می‌یابند. دانش آموزان در دو سال آخر دبیرستان وارد یکی از دو رشته تخصصی علوم یا ادبیات می‌شوند. زبده‌ترین دانش آموزان رشته علوم، به ترتیب وارد دانشکده‌های پزشکی، مهندسی علوم و اقتصاد می‌شوند و نهایتاً ضعیف‌ترین آنها به دانشکده علوم تربیتی راه می‌یابند. زبده‌ترین دانش آموزان رشته ادبیات هم به ترتیب وارد اقتصاد، حقوق و بعد علوم سیاسی و نهایتاً ضعیف‌ترین دانش آموزان رشته ادبیات در دانشکده علوم تربیتی ثبت نام می‌کنند. بدیهی است در سیاست‌های گزینش دانشجویان به نیاز جامعه و نیز نیاز دانشجویان توجه نمی‌شود.

محتوای برنامه‌های درسی عناصر مهم دیگری هستند که نیاز به تجدید نظر دارند. محتوای بسیاری از مواد درسی منعکس‌کننده ارزشها و دیدگاه‌های غربی می‌باشند و دانش‌های وارداتی تناسبی با نیازهای جامعه عربی ندارند. برای خلق و ایجاد دانش باید با مشکلات دست و پنجه نرم کرد بنابراین تحقیقاتی که دانش اصیل بیار می‌آورند باید بخش مهمی از برنامه‌های درسی باشند و در این میان مباحث نظری و عملی باید با هم تلفیق شوند.

دانشکده‌های پزشکی نیز باید دگرگون شوند. طب سنتی لازم است احیا گردد و برای توسعه آن باید به اجرای تحقیقات دست زد. معماری نیز حوزه مهم دیگری بشمار میرود. معماری عربی - اسلامی با گونه‌های مختلف آن بسته به کشورهای عربی باید سر از برنامه‌های درسی در بیاورد. در حقیقت در زمینه تمام هنرها از جمله هنرهای زیبا باید به جهت‌گیری بومی روی آورد. در عین حال در قلمرو جامعه‌شناسی آنجا که نظریه‌های اجتماعی غربی تدریس و حتی به کار برده میشود، باید هر چه فوری‌تر انقلابی رخ بدهد. دانشگاه‌های عربی باید مطالعه و واریسی جوامعشان را آغاز نمایند و نظریه‌های خود را به کار گیرند.

اینها نمونه‌های ناچیزی است که باید در برنامه‌های درسی گنجانده شود. جهت‌گیری بومی در زمینه تغییر برنامه‌های درسی، به معنای نادیده، گرفتن سایر فرهنگها نیست بلکه بعکس باید فرهنگهای

بیشتری مورد مطالعه قرار گیرد. در اختیار داشتن منابع متنوع، امر مهمی است و موجب میشود دانشگاههای عربی به یک منبع تکیه نکنند.

خط مشی دیگری که باید دانشگاههای عربی اتخاذ کنند، خط مشی منطقه‌ای است. بدین معنی تمام دانشگاههای عربی باید هم خود را متوجه پی‌ریزی دوره‌های کارشناسی ارشد^۵ بنمایند. درباره اهمیت این دوره‌ها نیازی به توضیح نیست. با تأسیس چنین دوره‌هایی دانش اصیل که موجب رشد فکری است، پدیدار می‌گردد. دانشگاههای عربی دیگر مجبور نخواهند شد که دانشجویان خود را برای ادامه تحصیلات عالی به غرب بفرستند. این اقدام موجب صرفه‌جویی در وقت و منابع مالی و نیز موجب کاهش رخنه فرهنگی غرب می‌گردد. در تمام تحقیقاتی که توسط دانشجویان دوره‌های کارشناسی اجرا می‌گردد، هدف باید خلق دانش اصیل باشد و این دانش باید از جامعه نشأت بگیرد و به همان جامعه سود برساند. کار دیگر دانشگاههای عربی باید تربیت پژوهشگر باشد. مراکز تحقیقاتی وابسته به دانشگاهها، حداقل باید مسائل یادگیری، انگیزه، خلاقیت، شخصیت و بالاخره مسائل تجدید و توسعه را مورد بررسی قرار دهند.

در سطح بین‌المللی دانشگاههای عربی باید آن نوع دست‌آورد هائی را ارائه دهند که در عصر طلایی عرضه کردند. در آن زمان آثار این رشد در دانشگاههای پاریس تدریس میشد. آثار ابن سینا و خوارزمی در علم طب روی فرهنگ اروپائی اثر گذاشت و از عربی به زبانهای مختلف ترجمه گردید و کارهای ال‌ادریس در زمینه جغرافیا و اقیانوس‌شناسی به اروپا راه یافت. نه تنها اینها حتی ردای ابریشمی استادان عرب به اروپا و امریکا راه پیدا کرد و بصورت لباسی در آمد که در مراسم فارغ التحصیلی پوشیده می‌شد.

دلیلی ندارد که دانشگاههای عربی عصر طلایی را زنده نکنند و به رشد فکری جامعه بین‌المللی مدد نرسانند. برای رسیدن به این منظور دانشگاهها باید خود را ملزم به خلق و اشاعه دانش اصیل بدانند البته عرضه و اشاعه دانش نیاز به مؤسسات انتشاراتی دارد که از جمیع جهات باید با استانداردهای بین‌المللی برابری کند. تنها زمانی دانشگاههای عربی مستقل می‌شوند که خود بتوانند دانش را خلق و اشاعه نمایند.

خلاصه

دانشگاههای عربی برای اصلاح نظامهای آموزشی خود باید به انتخاب شیوه‌هائی بنیادی دست بزنند. از آنجا که آموزش عالی به منظور توسعه جامعه هست، هدف اولیه این نوع آموزش باید توسعه افکار باشد. این امر انتخاب دانشجویان زبده‌ای را در رشته‌های تعلیم و تربیت، طلب می‌کند. توسعه در هیچیک از اشکال و ابعاد آن به معنی غربی شدن نیست. بعکس توسعه باید به معنی رشد سنتهای بومی در تمام زمینه‌ها باشد. با اتخاذ سه نوع خط مشی می‌توان به این مقصود نائل آمد. در سطح محلی هر دانشگاهی باید نظام، برنامه‌های تحصیلی و تربیت اعضای هیئت علمی خود را مورد تجدید نظر قرار دهد. در سطح منطقه‌ای دانشگاههای عربی باید مشترکاً به تأسیس دانشکده‌هائی در سطح کارشناسی ارشد، مراکز تحقیقاتی و صندوقهای پول به منظور اجرای تحقیقات اصیل سنتی به عنوان زیربنا همت گمارند. در سطح بین‌المللی باید با خلق دانش‌های جدید در جهان عرب و اشاعه

آن، به رشد فکری جامعه بین‌المللی کمک کنند.
اگر قرار است دانشگاه‌های عربی تغییراتی ایجاد کنند، هماهنگی و برنامه‌ریزی امری ضروری است. اما اگر مسائل سیاسی مانع و وقفه‌ای در سر راه تلاش‌های اصلاحی ایجاد کنند، در این صورت «اصلاح» بصورت رویائی و رای دستیابی، همچنان باقی خواهد ماند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



زیر نویسہا:

1. Specialization of Production.
2. – Indigenous Orientation
3. – Genuine Knowledge
4. – Departments.
5. – Graduate programmes

منبع:

Yahya Haddad, Arab Universities: A Case of Cultural Dependency.

IUS Magazine, on Democratization and Reform of Education; Prague, Czechoslovakia, DE87, No. 4. 1987.

Bibliography

1. Al – Ibrahim, H. The Course System in Seminar on the Credit Hour System, Kuwait University, Kuwait, 1975.
2. Altbach, P. The Distribution of Knowledge in the Third World: A Case Study in Neo-colonialism. *Education and the Colonial Experience*. 1982, pp. 229 – 251.
3. Al-Sheikh, O. Modernizing Effect of University of Jordan on its Students, 1984. (To appear in the) *Journal of Social and Political Studies*, Kuwait University.)
4. Amin, S. The New International Economic Order and the Problems of Education, *The New Economic International Order*, 1983, PP. 245 – 258.
5. Ammar, H. Higher Education and Development in the Arab World. *Higher Education in the Arab World*, 1980, pp. 119 – 138.
6. Bu-Btana, A. The Role of Higher Education in the Development of the Arab World. *Arab Journal of Higher Education and Research*. Arab Centre for Higher Education Research, Vol. 2, December 1984, pp. 33 – 57.
7. Bu-Quamara, H. The Role of Higher Education in Developing the Arab Identity. *Higher Education in The Arab World*. 1980, pp. 105 – 118.
8. Kaplan, R. Cultural Thought patterns in Intercultural Education. *Teaching English as a Second Language*. Ed. Allen/Campbell, 1972.
9. Majali, A. The Development of Higher Education in the Arab World. *The Sixty Carreras Arab League of the University of Essex*, 1972, pp. 1 – 27.
10. Naser, M. *University Curricula in Seminar on the Credit Hour System*, Kuwait University, Kuwait, 1975.
11. Phillip, T. Class, Community and Arab Historiography in the Early 19th Century – the Dawn of a New Era. *Int. jou. of Middle Eastern Studies*. 16, 1984, pp. 161 – 175.
12. Salim, M. Arab Universities and the Educational Dependency Phenomenon. *Higher Education in the Arab World*. 1982, pp. 93 – 104.
13. Sayegh, Y. *The Arab Economy: Past Performance and Future Prospects*. Oxford University Press, 1982.
14. Turbein, A. *Arab Unity in Modern East Policy*. University of Damascus Press, 1972.
15. Zureik, Q. *Nahnu Wal Mustaqbal*, Beirut, 1977.